

**فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی- پژوهشی)**

سال سوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ششم، زمستان ۱۳۹۰

**درآمدی تحلیلی بر شعر عصر انحطاط در پرتو جامعه‌شناختی ادبی\***

دکتر تورج زینی‌وند  
استادیار دانشگاه رازی  
پروانه ستایش‌نیا  
کارشناس ارشد دانشگاه رازی

**چکیده**

سرزمین‌های عربی در دوره‌ی انحطاط، زیر سلطه‌ی حاکمان تاتاری و ترک بوده و ویژگی بارز این حکومت‌ها در ستم و بیداد، آزار و اذیت، دسیسه و آشوب خلاصه می‌شده است. جامعه در چنین اوضاعی، پیوستگی و استواری خود را از دست داده بود و هر لحظه رو به فروپاشی پیش می‌رفته است. افزون بر این، عصیّت‌های قومی و رقابت‌های سیاسی - دینی بار دیگر اوج گرفته بود و نوشته‌های ادیبان، رو به سستی نهاده و سروده‌های شاعران سست و بی‌مایه شده بود. این ناتوانی ادبی و نابسامانی اجتماعی و اقتصادی، نتیجه‌ی اوضاع سیاسی - اجتماعی آن روزگار بوده است که مغولان، ترکان و مملوکیان برای سرزمین‌های عربی به‌ارمغان آورده بودند. یافته و فرضیه‌ی اساسی این جستار که در چارچوب‌های نقد جامعه‌شناختی ادبی نگاشته شده است، چنین است که شعر دوره‌ی انحطاط، یکی از منابع راستین شناخت اوضاع اجتماعی آن دوره به‌شمار می‌آید. در این پژوهش، براساس معیارهای جامعه‌شناختی ادبی، به‌بررسی، تحلیل و بازتاب موضوع‌های اجتماعی همچون: رخداد‌های اجتماعی، وضعیت طبقات اجتماعی، نقد و شکایت از اوضاع جامعه، گرایش توده‌های مردم به ادبیات، فقر و اوضاع نامناسب اقتصادی، اخلاق اجتماعی، مالیات‌های سنگین، حسرت و اندوه بر اوضاع گذشته، باده‌نوشی و باده‌سرای، گرایش به زهد و تصوّف و توسّل به پیامبر(ص) در شعر شاعران برجسته‌ای همچون: بوصیری، الشّاب الظریف، بهاء‌الدین الزهیر، ابن‌نباته، صفی‌الدین حلّی و ..... پرداخته شده است.

محورهای اساسی این پژوهش عبارتند از:

الف) پیشگفتاری درباره‌ی جامعه‌شناختی ادبی و اوضاع اجتماعی عصر انحطاط.

ب) پردازش و تحلیل موضوع‌های اجتماعی در شعر این دوره بر اساس معیارهای جامعه‌شناختی ادبی.

واژگان کلیدی

نقد، جامعه‌شناختی، شعر عربی، عصر انحطاط.

\* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۶/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: t\_zinivand56@yahoo.com

۱- مقدمه

نقد «جامعه‌شناختی ادبیات»، یکی از شیوه‌های نسبتاً نوین در پژوهش‌های ادبی است. در این شیوه، به بررسی ساختار و محتوای اثر ادبی و پیوند آن با ساختار و تحولات جامعه‌ای که اثر زاینده‌ی آن است، پرداخته می‌شود. آنچه در این نقد از اهمیت بیشتری برخوردار است، بازتاب تصویر جامعه در جهان تخیلی و هنری اثر ادبی و شکل‌های گوناگون آن است. تاریخچه‌ی شکل‌گیری نقد جامعه‌شناختی ادبیات به صورت روشمند و علمی به آغاز قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد. در پژوهش‌های جامعه‌شناختی ادبیات، می‌توان از پژوهشگرانی مانند: «مادام دوآستال»<sup>۱</sup> و «هیپولیت تن»<sup>۲</sup> نام برد که برای نخستین بار تلاش نمودند که به بررسی پیوند جامعه و ادبیات بپردازند. این پژوهشگران، بیشتر در پی بازنمایی تصویر جامعه در ادبیات و نحوه‌ی این بازنمایی بودند (عسگری، ۱۳۸۷: ۴۳). در چنین دیدگاهی، هنرمند واقعی نیازمند این است که شناخت ژرفی از زندگی و جامعه‌ی انسانی، اندیشه‌ها و احساس‌های او داشته باشد، در برابر آزموده‌های بشری، حساس بوده و بتواند آن آزموده‌ها را در چارچوب‌های هنری ارزشمند بیان کند. (سیدحسینی، ۱۳۷۱: ۳۰۳)

البته این بدان معنی نیست که ادبیات، تقلیدی از اجتماع و حاصل جبر اجتماعی (دیدگاه مارکسیستی) است، بلکه مقصود این است که در جامعه‌شناختی ادبی به بررسی و توصیف پیوند متقابل ادبیات و جامعه پرداخته می‌شود (ولک و آوستن وارن، ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۱۸).

رویکرد جامعه‌شناسی ادبیات، در شمار پژوهش‌هایی است که توجه بسیاری از منتقدان ادبی را به خود جلب کرده است. ادبیات در این رویکرد، نهادی اجتماعی به شمار می‌رود؛ زیرا از زبان که آفریده‌ی اجتماع است، به عنوان وسیله‌ای بیانی استفاده می‌کند. روش‌ها و موضوع‌های ادبی نیز مثل مجموعه نهادهای جامعه در ذات خود، اجتماعی به شمار می‌آیند؛ یعنی قراردادهایی هستند که فقط در جامعه‌های بشری زاده می‌شوند. خود شاعر نیز یکی از اعضای جامعه است که منزلت اجتماعی ویژه‌ای داشته و مخاطبانی ویژه و عام در جامعه دارد. افزون بر این، ادبیات، وظیفه یا فایده‌ای اجتماعی دارد که نمی‌تواند فردی باشد. بنابراین، بیشتر عناصر ادبی مانند: قانون‌های ادبی، نمادها، موضوع‌ها، روش‌ها و... به طور ضمنی یا در غایت مسائل اجتماعی نهفته است (همان: ۹۹۰).

جامعه‌شناسی ادبیات، پژوهش‌های خود را بر محتوای اثر و جوهر اجتماعی آن و پیوند متقابل ادبیات و جامعه متمرکز می‌کند. این رویکرد با معتبر شمردن قواعد و

قراردادهای زیباشناختی و با دقت شدن در خرده فرهنگ و پایگاه اجتماعی هنرمند، می کوشد تأثیراتی را روشن سازد که فعالیتها و آثار هنری در روند امور و نهادهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی برجای می گذارد و هم چنین برآن است تا تأثیراتی را که هنر و فعالیتهای هنری از آنها بهره پذیرفته، به همراه نقش مهمی را که ساختار اجتماعی در این میان ایفا می کند، نشان دهد. افزون براین، در این رویکرد، نقش و جایگاه هنر و هنرمند در ساختار جامعه و روابط اجتماعی، محیط اجتماعی هنرمند، زمان و مکان زندگی و نیز طبقه و قشر اجتماعی که هنرمند در میان آن و به مقتضای آن یا در پیوند با آنها به آفرینش اثر هنری پرداخته است، مورد بررسی قرار می گیرد. (ترابی، ۱۳۷۹: ۵۰؛ رحمدل، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۹).

اجتماع، آفریننده و سرچشمه‌ی بسیاری از تجربه های شعری است. به نظر می رسد یکی از ملاک های شعر متعهد و ماندگار آنست که از مردم و دردهای آنها سخن بگوید و بر زبان آنها جاری شود. شعری که در قفس طلایی کاخها زندانی باشد و در خدمت صاحبان قدرت و ثروت قرار گیرد، چندان تأثیری بر مخاطبان نمی گذارد و نیز شاعری که تنها درباره‌ی رؤیایها و اندیشه‌های درونی و شخصی خویش سخن بگوید، شعرش برای همیشه مورد توجه همه‌ی مخاطبان قرار نمی گیرد و شاید شعر چنین شاعرانی به تدریج با مرگ ایشان روی در غبار فراموشی نهاده و مورد بی مهری ناقدان و مخاطبان قرار گیرد.

بنابراین می توان دریافت که از دیدگاه جامعه شناختی ادبیات، متون ادبی، بازنمایی زندگی اجتماعی بوده و درک چنین متونی، نیازمند آگاهی از اوضاع اجتماعی آن متن ادبی است. این پژوهش برآن است تا رویکردی جامعه شناختی بر شعر دوره‌ی انحطاط داشته باشد؛ رویکردی که توجه خود را به شعر این دوره (متن شعری) و اوضاع اجتماعی (فرامتن) آن معطوف نموده است.

ادب در عصر انحطاط، به ویژه شعر، اوضاع جامعه را به خوبی و روشنی نقد کرده و به تصویر کشیده و به جریان های حاکم بر آن پرداخته است. تا آنجا که می توان از آن به عنوان یکی از منابع مهم شناخت اوضاع تاریخی - اجتماعی بهره جست. شعرهایی که در آنها به تسلط حاکمان تاتار و ترک بر مردم عرب و ستم و بیداد، فساد و تباهی سیاسی و اجتماعی، هرج و مرج، توطئه و دسیسه ها، مالیات های سنگین، قحطی و خشکسالی، شیوع بیماری های واگیردار، فقر و تنگدستی، شکایت از روزگار و اوضاع حاکم و... پرداخته است، نشان می دهد که برخی از ادیبان این دوره، افزون بر پرداختن به زندگی شخصی خود،

نگاهی موشکافانه به اجتماع و نقد آن داشته‌اند. اینان عواملی که زندگی مردم را در تنگنا قرار داده، آسایش را از آنها برگرفته و اضطراب و ناامنی را جایگزین نموده، به شعر درآورده‌اند. نقد اجتماع از سوی چنین شاعرانی نشان می‌دهد که برخی از ایشان نه با زبان شعر، بلکه با زبان دل برای مردم سخن گفته‌اند. اندیشه و احساس چنین شاعرانی در گذر تاریخ، آرام بخش جان‌های دردمند و ستمدیده بوده است.

دوره‌ی تاریک انحطاط که زمانش در حدود شش قرن است، از سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶هـ.ق آغاز می‌شود و تا سال ۱۲۱۳هـ.ق یعنی قیام «محمدعلی پاشا» بر مصر ادامه می‌یابد و خود به دو عصر جداگانه تقسیم می‌شود: ۱- عصر ممالیک که از استیلای هلاکو (۶۵۶هـ.ق) بر بغداد آغاز می‌شود و با ورود عثمانی‌ها بر مصر به دست سلطان سلیم فاتح (۹۳۲هـ.ق) پایان می‌یابد. ۲- عصر عثمانی که از سال ۹۲۳هـ.ق شروع و با حمله‌ی ناپلئون به مصر یعنی سال ۱۲۱۳هـ.ق تمام می‌شود. سال ۶۵۶هـ.ق - سالی شوم در تاریخ حکومت اسلامی بود، زیرا که مغولان، «بغداد» پایتخت سیاسی اسلام را ویران نمودند.

از پیامدهای وخیم فروپاشی بغداد به دست تاتار، می‌توان به از بین رفتن وحدت سیاسی میان مسلمانان و فرهنگ اسلامی، تباہ شدن گنجینه‌های ارزشمندی از کتاب‌ها و نسخه‌های کمیاب و قتل عام بسیاری از عالمان و ادیبان اشاره نمود. ارمغان دولت‌های عثمانی و فرانسه نیز چیزی بهتر از این نبود (جرجی زیدان، بی تا، ج ۳: ۱۲۱ و ۲۸۹؛ العبادی، ۱۹۸۶: ۱۴۷).

## ۲- پردازش موضوع

این دوره افزون بر آن که دوره‌ی فروپاشی ساختار سیاسی امپراتوری اسلامی بود، دوره‌ی افول شعرسرایي نیز بوده است، زیرا سرمایه‌های پر بار ادبی، جای خود را به بازی با واژگان و دشوارگویی سپرده بود. مغولان و ترکان، سرچشمه‌های ذوق، تمدن و فرهنگ را خشکانده بودند و در پی آن، شرایط سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و بیگانگی حاکمان با علم و فرهنگ موجب‌گشته بود که این عصر از نظر شعر و شاعری، وبالی بر ادبیات باشد. (الفاخوری، ۱۳۸۰: ۸۶۰) در این میان، برخی از شاعران، شعرخویش را روزنه‌ای برای بیان و نقد اوضاع اجتماعی خویش قرار داده و در آن به تصویرگری و تفسیر چنین وضعیتی می‌پرداختند. آنان تلاش می‌نمودند تا توانایی شعری و ادبی خود را در عرصه‌ی اجتماع به ظهور رسانده و آفرینش‌های هنری خود را در خدمت خواسته‌ها و دردهای

اجتماع به کارگیرند. برخی از آنان تلاش می کردند که از تقلید کورکورانه و تکرار مفهوم های شعری گذشتگان فاصله گیرند؛ چرا که اجتماع را الهام بخش شعر خود می دانستند. این شاعران به بیان پدیده های زندگی عصر خویش و نقد رخداد های سیاسی - اجتماعی روی آورده بودند؛ هرچند که در شعرشان، ضعف و رکود فکری، توجه به آرایه های بدیعی و گرایش به اسلوب عامیانه نیز دیده می شود.

دو پرسش اساسی که پژوهش فراروی شما در جستجوی آن است، این است که بازتاب اوضاع اجتماعی در شعر این دوره چگونه است؟ آیا شعر این دوره می تواند یکی از آبخورهای شناخت اجتماع باشد؟ یافت و فرضیه ی اساسی این پژوهش نیز این است که جامعه ی عصر انحطاط، یکی از منابع الهام بخش شعر این دوره بوده و چنین شعری می تواند یکی از منابع شناخت جامعه ی آن روزگار به شمار آید.

در زیر به بررسی و تحلیل نمونه هایی از مضمون های برجسته ی اجتماعی که نمود های چشمگیری در شعر آن روزگار داشته است، می پردازیم:

## ۲-۱- طبقات اجتماعی

انسان موجودی است که خداوند او را سرور همه ی موجودات و جانشین خود بر روی زمین قرار داده و در وجود وی توان اندیشه و نعمت زیستن را قرار داده است. حال که آفریدگار هستی به انسان، ارزش و کرامت داده و ملاک برتری و تفاوت را در پارسایی و پرهیزکاری قرارداده است، پس لازم است که انسان مسلمان در جامعه اش براساس الگوهای ارزشی و اخلاقی از شأن و جایگاه درستی برخوردار باشد؛ اما در عصر انحطاط، حکومت های بیگانه با اسلام میان خود و مردم، تفاوت ها و تمایزهایی قرار داده و با عملکرد نادرست خویش، جامعه را به سوی قطب ها و طبقه های گوناگون و متضادی سوق دادند.

جامعه در این دوره به دو طبقه ی عمده تقسیم شده است: الف) سیاستمداران و ثروتمندان: حاکمان، نظامیان و ثروتمندانی که غرق در کامرانی و بی بندوباری بودند. ب) شاعران و توده های مردم: اینان، همان طبقه ی پایین جامعه بودند که غالباً فقر و گرسنگی آن ها را خوار و ضعیف کرده بود. (خالد، ۲۰۰۳: ۶۱)

«صفی الدین حلّی»<sup>۳</sup>، طبقات اجتماعی عصرش را اینگونه مورد نقد قرار می دهد که در این جامعه، فقیر هر اندازه فضیلت های اخلاقی والایی هم داشته باشد، اما فقر و نیازش موجب

رانده شدن او از جامعه می شود و توانگران با وجود اینکه از اخلاق و علم بی بهره اند، اما به سبب مال و مقام، صاحب منزلت اجتماعی می گردند:

وَإِذَا فَاتَكَ الْغِنَى نَكَصَ الْعَزْ  
مُ وَكَلَّ اللِّسَانُ عِنْدَ الْكَلَامِ  
مَا لِسَانَ الْفَقِيرِ إِلَّا قَصِيرٌ ،  
عَجَبًا إِنَّ أَطَاقَ رَدَّ السَّلَامِ

(الحلی، ۲۰۰۵: ۶۶۱)

ترجمه: «اگر بی نیازی از دست تو رفت، توان و اراده رو برمی گرداند و زبان به هنگام سخن گفتن، کُند می شود. زبان فقیر، کوچک (ناتوان) است؛ شگفتا اگر قادر به پاسخ دادن به سلام هم باشد.»

«بوصیری»<sup>۴</sup> در هجو کارگزاران «أسوان»، به این طبقه‌ی اجتماعی که با ستم و بیداد و دزدی، دارایی طبقات پایین جامعه را چپاول کرده و در رفاه و آسایش زندگی می کنند، این گونه اشاره کرده است که از فراوانی زر و زیور و خدم و حشم آن ها به شمار نمی- آید؛ چرا که خزانه‌های خود را با اشک دیده وآه و حسرت بیچارگان اندوخته‌اند. اینان با لباس‌های فاخر و گرانبها در مجالسی که غذاهای رنگین سفره های آن، مردم محروم و ستم‌دیده‌ی طبقات پایین جامعه را به شگفتی و حیرت واداشته است، حضور می‌یابند؛ در حالی که دستان رنجور و ناتوان ستم‌دیدگان از چنین سفره هایی کوتاه است. شاعر با مشاهده‌ی چنین وضعیتی از حاکمان مصر و شام می خواهد که اندیشه‌ی نبرد با هلاکو و فرانسوی ها را از خود دور نموده و به چاره اندیشی برای ریشه کن نمودن و نابودی این قوم ستمگر از درون جامعه باشند:

هُمُ اللَّصُوصُ وَمِنْ أَقْلَامِهِمْ عُتْلٌ  
وَلِلْعُلُوقِ وَأَنْوَاعِ الْفُسُوقِ مَعَا  
وَلَسْتُ أَحْضَرُ الْوَأَنَا لِاطْعِمَةَ  
وَلِلْمَلْبَسِ كَمْ تَوْبٍ مُلَوَّنَةٌ  
وَكَمْ مَجَالِسِ أَنْسٍ عَيَّنَتْ لَهُمْ  
سَبَوَا الرَّعِيَّةَ لَمْ يُبْقُوا عَلَيَّ أَحَدٌ  
وَحَلَّ غَزْوُهُمْ كَوَالِ الْفَرَنْسِ مَعَا  
أَتْرَكُ ذَنْبَ وَسُؤَالَ لِمَغْفِرَةٍ  
وَإِنَّمَا ذَاكَ مَجْهُودِي وَمَقْدَرَتِي

(البوصیری، ۲۰۰۷: ۲۶۰)

ترجمه: «آنان دزد هستند و به کمک قلم های آنان خادمانی هستند که با آن ها خون اموال پادشاهان را می ریزند. آن اموال را برای هرچیز نفیس و ارزشمندی و نیز در راه فسق و فجور و انواع هنجارشکنی به کار می گیرند. نمی توانم غذاهای رنگارنگی که این قوم به زیبایی و خیره کنندگی تمام اطراف خود می چینند، بشمارم. چه بسیار لباس های رنگین همچون: لباس های عراقی، هندی و یمنی به تن دارند. چه بسیار محافل انس و الفت برای آن ها برپا شد که اندوه را به فراموشی می سپارد و شخص غمگین را تسلی می بخشد. رعیت را به اسیری گرفتند و احدی را باقی نگذاشتند. این قبطی های ملعون راه و رسم امانتداری را نمی دانند. نبرد با هلاکو و فرانسوی ها را رها کن و به همراه چابک سواران نجیب و خوش یمن خود قیام کن. آیا این قومی که همچون دیوانگان رفتار می کنند، گناه را کنار می گذارند و به استغفار روی می آورند؟ همه ی آنچه که در وصف این گروه گفتم، تلاش و توانایی من در بیان پیچ و تاب های این مارها بود. (فریب و نیرنگ آن ها)».

#### ۲-۲- رخدادهای اجتماعی

شاعران این دوره، بسیار به وصف رخدادهای اجتماعی که گریبانگیر جامعه شده بود، پرداخته اند و در ضمن این توصیف ها به شرح درد و اندوه خود از مصیبت های وارد شده روی آورده اند. در شعر زیر، «بهاء الدین زهیر»<sup>۵</sup> بیان می دارد که هرگاه مصیبتی دور می شد، هنوز سایه ی شوم آن نرفته بود که بلای دیگری فرود می آمد:

كُلَّمَا قُلْتُ اسْتَرْحَنَّا      جَاءَنَا شُغْلٌ جَدِيدٌ  
وَحُطُوبٌ يَنْقُصُ الصَّبْرُ      عَلَيْهَا وَ تَزِيدُ

(الزهیر، ۱۹۸۰: ۹۲)

ترجمه: «هرزمان که گفتم: استراحت کردیم (آسوده شدیم)، کارهای تازه و نو (گرفتاری تازه) به سوی ما آمد و مصیبت ها و بلاهای بزرگی که بردباری ما در برابر زیادی آنها بسیار اندک است.» در این زمان، بیماری های گوناگون به ویژه دو بیماری «وبا» و «طاعون» در میان مردم فراگیر شده و همه ی مردم از آن نالان بودند. در ابیات زیر، «ابن نباته» درباره ی طاعون و عوارض آن چنین سروده است:

سَأَلَنِي عَنْ شَرِّ حَالِي      كَيْفَ حَالِ الضُّعَفَاءِ  
فَرَطَ إِسْهَالٍ وَفَقْرٍ      إِنَّ ذَا حَالِ خِرَاءِ

(ابن نباته، بی تا: ۱۹)

ترجمه: «ای آنکه جویای حال من هستی، بیرس از حال من تا بگویم که چگونه است حال ضعیفان از فرط بیماری اسهال و فقر، همانا حال شبیه مدفوع است.»  
بوصیری نیز خود به بیماری «برسام» که همان التهاب سینه است، مبتلا شده و در توصیف آن می‌گوید:

لَوْلَمْ أَرْضُ عَقْلِي بِمَكْتَبِ صَبِيَّةٍ      حُمَيْتٌ عَلَيَّ عَوَارِضُ الْبِرْسَامِ  
(البوصیری، ۲۰۰۷: ۲۴۳)

ترجمه: «اگر در کودکی برای پرورش عقلم به مکتب‌خانه‌ی کودکان نمی‌رفتم، اکنون از بیماری سینه در امان بودم (بیماری را از آنان گرفتم).»  
افزون بر این، قحطی و خشکسالی در سال ۸۵۴ هـ به مدت دو سال طول کشید و به دنبال آن کالاها و مواد غذایی گران و کمیاب شد. یکی از شاعران در توصیف این وضعیت چنین سروده است:

وَإِذَا غَلَا شَيْءٌ عَلَيَّ تَرَكْتُهُ      فَيَكُونُ أَرْخَصَ مَا يَكُونُ إِذَا غَلَا  
إِلَّا الدَّقِيقَ فَمَا لَنَا عَنْهُ غِنَا      فَإِذَا غَلَا يَوْمًا فَقَدَ عَمَّ الْبِلَا  
(خالد ابراهیم، ۲۰۰۳: ۵۹)

ترجمه: «زمانی که چیزی بر من گران می‌شود، آن را رها می‌کنم تا ارزان شود. جز آرد که ما از آن بی‌نیاز نیستیم؛ پس اگر روزی گران شود، بلا فراگیر می‌شود.»  
در اواخر جمادی‌الآخر سال ۸۶۲ هـ ق‌آتشی در «بولاق» شعله‌ور شد که یک هفته طول کشید و آتش به خانه‌ها و مغازه‌ها و مکان‌های گوناگون سرایت کرد و به سبب آن بسیاری از مردم، ثروت خویش را از دست داده و فقیر شدند. «شهاب منصوری»<sup>۷</sup> در وصف این آتش سوزی چنین سروده است:

لَهْفِي عَلَيَّ مِصْرُوسُكَانِهَا      فَالْدَّمْعُ مِنْ عَيْنِي لِهَذَا طَلِيقٌ  
مَا شَاهَدُوا الْحَشْرَ وَالْهَوْلَةَ      فَكَيْفَ هُمْ ذَاقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ  
(همان: ۶۲)

ترجمه: «افسوس من بر مصر و ساکنانش، اشک چشم من بر این افسوس ریزان است. ساکنان مصر، روز محشر و ترس و وحشت آن را ندیدند؛ پس چگونه عذاب آتش را چشیدند؟ (پیش از آنکه قیامت فرارسد، مصریان دوزخ را دیدند).»

جنگ و درگیری و فتنه و آشوب در این عصر، دامنگیر مردم شده بود. افزون بر فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی، هجوم بیگانگان نیز بر فزونی شدت آن افزوده بود. قاضی «شهاب-محمود»<sup>۸</sup> درباره‌ی فتح «عکا» و «صور» می‌گوید:



أُخْتَانِ فِي أَنْ كَلَامِنَهُمَا جَمَعَتْ  
لَمَارَاتٍ أُخْتَهَا فِي الْأَمْسِ قَدْ خَرِبَتْ  
صَلِيبَ الْكُفْرِ لَا أُخْتَانِ فِي النَّسَبِ  
كَأَنَّ الْخَرَابَ لَهَا أَعْدَى مِنَ الْجَرَبِ

( به نقل از: الکتبی، ۱۹۷۴، ج ۱: ۴۱۳ )

ترجمه: «دو خواهر (عکّا و صور) هریک از آنها نماد کفر را در خود جمع کرده اند، حال آن که هیچ نسبتی باهم ندارند. آنگاه که عکّا دید شهر صور خراب و ویران گشته، عکّا نیز ویران گردید. توگویی ویرانی و خرابی همچون بیماری گری از صور به عکا سرایت نمود!»  
در شهر صفی الدین نیز بیماری فراگیر شده و شاعر برای فرار از اندوه آن به خیال شعری پناه می برد. شاعر، سرودن را همچون سپری در برابر دشواری های زمانه قرارداد و تهدید می کند که سازوبرگ خویش را فراهم نموده و عقب نشینی نخواهد کرد و تا آخرین نفس به نبرد خواهد پرداخت:

فَلَوْ تَحْمِلُ الْأَيَّامُ مَا أَنَا حَامِلٌ ،  
سَأَصْبِرُ إِمَّا أَنْ تَدُورَ صُرُوفُهَا  
لَمَّا كَادَ يَمْحُو صَبْعَةَ اللَّيْلِ نُورُهَا  
عَلَيَّ ، وَإِمَّا تَسْتَقْبِمُ أُمُورُهَا  
فَإِنْ تَكُنِ الْخَنَسَاءُ، إِنِّي صَخْرُهَا ،  
وَإِنْ تَكُنِ الزَّبَاءُ ، إِنِّي قَصِيرُهَا

(الحلی، ۲۰۰۵: ۴۷)

ترجمه: «اگر روزگار آنچه را که من به دوش می کشم، حمل می کرد، روشنایی خود را از دست می داد؛ به طوری که قادر نبود سپاهی شب را محو نماید. صبرپیشه می کنم؛ چه حوادث آن بر من فروریزند، چه کارها بر وفق مُراد من باشد. اگر زمانه خنساء باشد، من صخر او می شوم و اگر روزگار «زبَاء» شود، من «قصیر» او می شوم (من و روزگار ملازم هم هستیم).»

### ۲-۳- مقایسه‌ی اوضاع کنونی جامعه با گذشته و اندوه برآن

از موضوع‌های گسترده در شعر این دوره، بیان حسرت و اندوه شاعران بر روزگاران گذشته است. «شمس‌الدین محمود کوفی»<sup>۱</sup> در شعر زیر که شاهدهی بلاغی بر بیان معنی استفهام در حسرت و اندوه شده است، به مقایسه‌ی وضعیت اوضاع کنونی جامعه‌ی خویش با روزهای گذشته پرداخته است:

مَا لِلْمَنَازِلِ أَصْبَحَتْ لَا أَهْلُهَا  
وَحَيَاتِكُمْ مَا حَلَّهَا مِنْ بَعْدِكُمْ  
أَهْلِي، وَلَا جِيرَانَهَا جِيرَانِي  
غَيْرَ الْبَلْبَى وَالْهَدْمِ وَالنَّيْرَانِ

(به نقل از: المنتخب، ۱۹۵۱: ۱۱۲)

ترجمه: «این خانه هاراچه شده! نه اهل آن، اهل من است و نه همسایه های آن همسایگان من هستند. قسم به جان شما که بعد از شما چیزی جز ویرانی، خرابی و آتش بر این خانه ها فرود نیامده است.»

«بهاء‌الدین تنوخی»<sup>۱۰</sup> نیز در بیانی حسرت‌وار بر سقوط بغداد و غارت آن از سوی دشمنان، ناله های سوگ سر می دهد و مردم را به مبارزه و جهاد دعوت می کند:

وَكَمْ ذَخَائِرَ أَضَحَّتْ وَهِيَ شَائِعَةٌ      مِنْ النَّهَابِ وَقَدْ حَازَتْهُ الْكُفَّارُ  
 نَادَيْتُ وَالسَّبِيحُ مَهْتُوكٌ يَجْرُهُمْ      إِلَى السَّقَّاحِ مِنَ الْأَعْدَاءِ دَعَارُ

(الموسوعة الشعرية)

ترجمه: «چه بسیار گنجینه هایی که نمایان شدند، درحالی که به آشکارا به غارت رفته و کافران، مالک آن غنیمت ها شدند. فریاد زدم درحالی که اسیران، بی عفت و بی آبرو شده و زناکاران آن هارابه سوی زنا پیش می برند.»

#### ۲-۴ - باده نوشی و باده سرایی به عنوان یک ضد ارزش

در این دوره، استمرار بدبختی، فقر، قحطی و خشکسالی، جنگ‌های پیوسته (جنگ های صلیبی و حمله‌ی مغولان، استبداد ترکان)، فتنه ها و آشوب‌ها، دشواری های داخلی و خارجی، رواج وبا و طاعون و نیز چیرگی حاکمان بیگانه سبب شد که برخی از مردم برای فراموشی این دردها و شاید هم از روی تعمد، به فسق و فجور، مستی و شرابخواری و فحشاء روی آورند و برای دوری از فضای حاکم بر جامعه، خود را غرق در این لذت ها نمایند. توصیف ابن نباته‌ی مصری از می و میکده و ساقی که یادآور شعر باده سرایان عصر جاهلی و عباسی است، شاهده‌ی گویا بر این ادعا است:

وَرُبَّ حَانَةٍ خَمَّارٍ طَرَقَتْ      وَ لَأَطْرَقَتْ لِلْقَصْفِ حَانَاتُ  
 رَاحَ زَحَفَتْ عَلَيَّ جَيْشِ الْهُمُومِ بِهَا      حَتَّى كَأَنَّ سَنَا الْأَكْوَابِ رَأْيَاتُ

(ابن نباته، بی تا: ۶۷)

ترجمه: «چه بسا میکده‌ای که در آن را کوبیدم، در حالی که زمان گشودن آن فرا نرسیده و هنوز در میکده‌های دیگر برای میگساری و لهو و لعب کوبیده نشده بود (صبح خیلی زود به سراغ میکده رفتم). باده ای که با آن به سوی سپاه غم و اندوه پیشروی کردم تا اینکه گویا نور و درخشش جام های شراب همانند پرچم های برافراشته است.»

و این شعر «عبدالغنی نابلسی»<sup>۱۱</sup> نیز در همین مفهوم است:

صِلْ صُبْحَكَ الْوُضَّاحَ بِالْدَيْجُورِ      وَ اشْرَبْ عَلَي النَّيَاتِ وَالطَّنْبُورِ

وَأَمَّا وَهَاتِ كَأْسِكَ وَأَسْقِنِي  
كَيْ يَنْطَفِي نَارُ الْأَسَى بِالنُّورِ  
(النايلسي، ۱۹۹۸: ۱۴۷)

ترجمه: «بامداد روشنت را به شب تاریک برسان و با شنیدن نوای موسیقی باده بنوش. پُرکن و جام شرابت را بیاور و مرا سیراب کن تا اینکه آتش آندوه با نور باده خاموش شود.»  
صفی الدین حلّی در غزل، از بذله گوئی و فحاشی صریح بی‌می نداشت. وی در برخی بیت هایش، تصویری از مجالس لهو و لعب و حرکات موزون زنان آوازه خوان و رقاص را به تصویر کشیده است که ذکر آنها شایسته‌ی این جستار نیست (ر.ک: الحلّی، ۹۴: ۲۰۰۵). چنین موضوع هایی که نشان دهنده‌ی از هم گسیختگی بافت ها و ارزش های اجتماعی است، برخلاف آموزه های دینی است (ر.ک: مائده/۹۰).

به عنوان نمونه‌ی دیگر، «الشاب الظریف»<sup>۱۲</sup> در دو بیت زیر، می‌گساری را امری شرعی جلوه داده و با آیات روشن قرآن کریم در تحریم باده نوشی مخالفت می‌ورزد:

صَهْبَاءُ كَمْ نَهَبْتُ نَهْيَ وَصِيَانَةٍ  
مِنَّا وَأَعْطَتُ صَبْوَةً وَتَطْرُبًا  
فِي حَلْبَةِ مَا جَالَ فِي أَرْجَائِهَا  
طَرْفُ الْحَجَى مُتَأْنِيًا إِلَّا كَبَا

(الشاب الظريف، ۱۹۹۵: ۶۰)

ترجمه: «باده‌ی گلگونی که عقل و عفت ما را به غارت برده و در عوض آن شیفتگی، عیش و خوشی را به ما بخشیده است. درمجلس باده‌نوشی چشم عقل و هوش به آرامی نمی‌چرخد، جزاینکه می‌لغزد.»

الشاب الظريف در ابیات زیر، تأثیر زیان آورحشیش بر جسم و جان را که رقیب نیرومند باده در مجالس لهو و لعب بوده است، اینگونه بیان می‌کند:

هَذَا الْفَقِيرُ الَّذِي تَرَاهُ  
قَدْ قَتَلْتَهُ الْحَشِيشُ سُكْرًا  
كَالْفَرْخِ مُلْقَى بِغَيْرِ رِيَشٍ  
وَالْقَتْلُ مِنْ عَادَةِ الْحَشِيشِ

(همان: ۱۹۰)

ترجمه: «این مسکینی که او را همچون جوجه‌ی بی‌پر، افتاده بر زمین می‌بینی، مصرف حشیش او را کشته است و البته کشتن، منس و عادت حشیش است.»

۲-۵- گرایش به مدح پیامبر(ص) و توسل و تشفع به ایشان و اهل بیت(علیهم السلام)  
فشار سختی ها در این دوره به گونه ای بود که برخی از مردم به باده نوشی و اباحی گری روی آورده و برخی دیگر خود را سرگرم راز و نیاز و عبادت کرده و راه زهد و

پارسایی را در پیش گرفتند. در این میان، برخی از مردم و شاعران گروه دوم زیاده روی کرده و به تصوّف و ترک دنیا و گوشه نشینی روی آوردند، زیرا چندان امیدی به تغییر اوضاع نداشته و برای زدودن غم و اندوه درونی خویش به پیامبر(ص) و اهل بیت (علیهم السلام) متوسل می‌شدند. برخی از شاعران این دوره به مانند دیگر مردمان، به سرودن شعر شیعی و مدایح نبوی که در حقیقت انعکاس وقایع جامعه و نقدی در برابر حاکمان ستمگر بوده است، می‌پرداختند. برده‌ی بوصیری یکی از نمونه‌های بارز این گرایش است. مطلع این برده‌ی مشهور چنین است:

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانَ بَدِي سَلَمٍ  
مَرْجَتْ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بَدَمٍ  
هُوَ الْحَيِّبُ الَّذِي تَرْجَى شَفَاعَتَهُ  
لِكُلِّ هَوَلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحَمٍ  
(البوصیری، ۲۰۰۷: ۲۲۷)

ترجمه: «آیا از یاد آوردن همسایگان ذی سلم، اینگونه اشکی از چشم جاری نموده و آن را با خون آمیختی. او دوستی است که شفاعتش برای هر مصیبت و پیشامد ترسناکی امید می‌رود.» مدح دینی در این عصر، بخش وسیعی از شعر را در بر دارد و حتی بر دیگر غرض‌های شعری غلبه دارد. سرودن مدایح نبوی به گونه‌ای اوج می‌گیرد که از اغراض مهم شعری شمرده می‌گردد و کمتر شاعری در این دوره یافت می‌شود که قصیده‌ای در مدح پیامبر اکرم (ص) هر چند با معانی تقلیدی نسوده باشد. این گونه‌ی شعری گرچه در دوره‌های پیشین نیز وجود داشته است، اما در این عصر، فنی مستقل می‌شود. صفی الدین حلّی در شب میلاد پیامبر(ص)، مدیحه‌ای در توصیف منقبت‌ها و فضیلت‌های ایشان می‌سراید که در ضمن آن به ایشان توسّل نموده و طلب شفاعت می‌نماید:

يَا خَاتَمَ الرَّسُلِ الْكَرَامِ وَفَاتِحَ الْبَيْتِ  
أَشْكُو إِلَيْكَ ذُنُوبَ نَفْسِ هَفْوَهَا  
فَاشْفَعْ لِعَبْدٍ شَانَهُ عُصِيَانُهُ  
فَلَكَ الشَّفَاعَةُ فِي مُحِبِّكُمْ إِذَا  
عَمَّ الْجَسَامُ وَمَنْ لَهُ الْإِحْسَانُ  
طَبَعَ عَلَيْهِ رَكَبَ الْإِنْسَانِ  
إِنَّ الْعَبْدَ يَشِينُهَا الْعُصِيَانُ  
نُصِبَ الصِّرَاطُ وَعُلِقَ الْمِيزَانُ  
(الحلّی، ۲۰۰۵: ۵۳)

ترجمه: «ای خاتم پیامبران گرامی و ای بخشایشگر نعمت‌های بزرگ و ای کسی که همه‌ی نیکی‌ها برای اوست. به تو از گناهان نفس شکایت می‌کنم لغزش نفس، سرشت و خوبی است که انسان بر آن نشانده می‌شود. بنده‌ی ای را شفاعت کن که گناه او را تباه کرده است، همانا سرکشی، بنده

را بدنام و رسومی کند. آنگاه که صراط برپا و میزان آویزان شود، پس شفاعت شما به دوستدارانتان می رسد.»

## ۲-۶- گرایش به شعر صوفیانه

به نظر می رسد در این دوره، به خاطر شرایط بدی که جهان عرب در آن به سر می برد و نیز به سبب های گوناگون دیگری گرایش صوفیانه اوج می گیرد. علت اساسی رونق این جریان در جامعه، واکنش در برابر رذیلت های اخلاقی و موج فساد و اباحیگری مردم و شاعرانی بود که از انجام هرگونه فسادی دریغ نمی کردند. با گسترش دامنه ی زشتی ها در جامعه، گروهی نیز به جریان مخالف آن روی آورده و راه دوری از دنیا را انتخاب کردند. افزون بر این، فراوانی دشواری های اجتماعی از دیگر سبب های رواج خانقاه نشینی در این دوره بود؛ چرا که توسل به نمادهای دینی موجب تسلی خاطر دینداران می گشت. بیشتر شاعران متعهد این دوره به شعر صوفیانه و مدامیچ نبوی گرایش داشتند. «عبدالغنی

نابلسی» در فراخوانی به تصوف و عرفان و ترک گرایش های مادی چنین می گوید:

فَأَنْهَضُ إِلَى مَرَجِ الشَّيْبَةِ قَبْلَ أَنْ  
يَأْتِيَ الْمَشِيبُ بِحُلَّةِ الْأَحْزَانِ  
وَأَشْرَبُ كُؤُوسَ الْعِلْمِ مِنْ يَدِ فَاضِلٍ  
شَيْخٍ، يُرِيكَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ

(به نقل از: نادر نظام، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

ترجمه: «به سوی نشاط جوانی به پاخیز، پیش از اینکه پیری با لباس غم و اندوه بیاید و جام های دانش را از دست پیر فرزانه ای که حقیقت ایمان را به تونشان می دهد، بنوش.»

همانطور که گفته شد، برخی از مردم به زهد و ریاضت نفس پرداخته و خود را از دلبستگی های دنیا رها نمودند، اما در این میان، برخی دیگر با ورود به جریان تصوف و با انجام حرکاتی موزون، عبادت و پرورش فکر و روح را به سخره گرفته اند. «ابن-عسکر موصلی» آنچه را که در میان برخی از متصوفه از رقص و آواز، اما با عنوان عبادت و

شب زنده داری رایج بوده است، اینگونه نقد نموده و چنین می گوید:

مَتَى سَمِعَ النَّاسُ فِي دِينِهِمْ  
وَأَنْ يَأْكُلَ الْمَرْءُ أَكْلَ الْبَعِيرِ  
وَلَوْ كَانَ طَاوَى الْحَشَا جَائِعًا  
بِأَنَّ الْغِنَا سُنَّةٌ تُتَّبَعُ  
وَيَرْقُصُ فِي الْجَمْعِ حَتَّى يَقَعَ  
لَمَّا دَارَ مِنْ طَرْبٍ وَاسْتَمِعَ

(به نقل از: ابن خلکان، ۱۹۴۸، ج ۱: ۱۸)

ترجمه: «چه هنگام، مردم در دینشان شنیده اند که آواز و موسیقی، سنتی است که از آن پیروی می‌شود؟ و اینکه انسان همچون شتر بخورد و در جمع برقصد تا اینکه بر زمین بیفتد؟ هرگاه شکمش گرسنه بود، هرگز به آواز گوش نمی‌داد و به رقص و طرب در نمی‌آمد!»

## ۲-۷- شکایت از فقر و اوضاع نامناسب اقتصادی

ممالیک در زمان خود به شاعران، پاداش فراوان نمی‌دادند. از اینرو، آن‌ها در شعرشان از احساس محرومیت و فقر و بیچارگی سخن گفته و خشم و انزجار خود را به کام حاکمان زمانه و روزگار می‌ریختند. در زمان عثمانی‌ها نیز این وضعیت تغییری نکرد، بلکه اوضاع بدتر شد؛ زیرا آنها ترک زبان بوده و با زبان عربی و فرهنگ مردم آن سامان بیگانه بودند. بنابراین، رنج و اندوه و گله و شکایت شاعران هم بیشتر شد. فقر و محرومیت و ستم و فشار، همچون گرد و غباری انبوه بر چهره‌ی مردم آن روزگار سایه افکنده بود و در نتیجه، مردم دچار ناامیدی و سرخوردگی شده بودند. از اینرو، بسیاری از شاعران این عصر در این اوضاع به شکایت از روزگار، حاکمان و توصیف حال دردمند خویش پرداخته‌اند.

بوصیری در قصیده‌ای که در مدح «بهاء‌الدین بن حنا»، وزیر سلطان «ببیرس» سروده است، به روشنی از فقر و بدبختی خود و فراوانی آن شکایت می‌نماید و توانسته است تصویری دقیق از احوال سیاسی و اجتماعی و اخلاقی زندگی آن روزگار را به ما نشان دهد. وی اوضاع بد خانواده‌اش را این چنین بیان می‌کند:

يَا أَيُّهَا الْمَوْلَى الْوَزِيرَ الَّذِي	يَا أَيُّهَا طَائِعَةَ أُمْرِهِ
إِلَيْكَ نَشْكُو حَالَنَا إِنَّنَا	حَاشَاكَ مِنْ قَوْمِ أَوْلَى عُسْرَةِ
فِي قَلْبَةٍ نَحْنُ وَلَكِنْ إِنَّا	عَائِلَةٌ فِي غَايَةِ الْكَثْرَةِ
قَدْ أَقْبَلَ الْعِيدُ وَمَاعِنْدَهُمْ	قَمَحٌ وَلَا خَبْزٌ وَلَا فِطْرَةَ
فَارْحَمَهُمْ إِنْ عَايَنُوا كَعَكَةَ	فِي كَفِّ طِفْلِ أَوْ رَأَوْا تَمْرَةَ
تَشْخَصُ أَبْصَارُهُمْ نَحْوَهَا	بِشَهْقَةٍ تَتَّبَعُهَا زَفْرَةَ

(البوصیری، ۲۰۰۷: ۱۱۰)

ترجمه: «عید آمد در حالی که نزد آن‌ها گندم، نان و صدقه عید فطر نیست. به آنان رحم کن، اگر نان یا خرمایی را در دست بچه‌ای دیدند، چشم‌های آنان به سوی آن خیره شده با گریه‌ای که آه به دنبال آن است. ای سرورم! ای وزیری که روزگار، فرمانش را اطاعت می‌نماید، از حال خود نزد تو شکایت می‌کنیم حاشا که از قوم تنگدست باشیم. ما در تنگنا به سر می‌بریم اما با این حال، خانواده‌ای با تعداد فراوان هستیم.»

بهاءالدین الزهیر نیز از وضعیّت طاقت‌فرسای خود به ستوه آمده، اما از آن به کسی شکایت نمی‌کند:

يَا سَائِلِي عَمَّا تَجَدَّدَ لِي  
وَكَمَا عَلِمْتَ فَإِنِّي رَجُلٌ

الْحَالُ لَمْ يَنْقُصْ وَلَمْ يَزُدْ  
أَفْنَىٰ وَلَا أَشْكُو إِلَيَّ أَحَدٌ

(الزهیر، ۱۹۸۰: ۱۰۷)

ترجمه: «ای پرسشگر از آنچه که بر من تازه شده، وضعیّت من نه کم می‌شود نه زیاد (تغییری نکرده است). همان گونه که می‌دانی مردی هستم که نابود و فانی شده و به کسی شکایت نمی‌کند.»

گویاترین شعر در بیان وضعیّت اسفبار زندگی، این شعر «ابوالحسین جزّار»<sup>۱۳</sup> است که در آن از وضعیّت دارایی و کاشانه‌ی خویش شکوه‌نموده است:

لِي مِنَ الشَّمْسِ خِلْعَةٌ صَفْرَاءُ  
وَمِنَ الزُّمَّهْرِ بَرِيانٌ حَدَثَ الْغَيْبِ  
لَا أَبَالِي إِذَا أَتَانِي الشِّتَاءُ  
مُ ثِيَابِي، وَطَيْلَسَانِي الْهَوَاءُ  
رُبِّي الْأَرْضُ وَالْفَضَاءُ بِهِ سَوْ  
رُ مَدَارٌ وَسَقْفُ بَيْتِي السُّهَاءُ  
لَسْتُ مِمَّنْ يَخْصُ يَوْمًا بِشَكْوَا  
ه لِأَنَّ الْأَيَّامَ عِنْدِي سِوَاءُ

(به نقل از: الکتبی، ۱۹۷۴، ج ۴: ۲۸۷)

ترجمه: «من لباسی زردرنگ از نورخورشید دارم. اهمیت نمی‌دهم زمانی که زمستان به سوی من می‌آید لباس من از جنس سرماست (هرگاه که زمستان بیاید) و عبایم از جنس هوا! خانه‌ی من زمین است و فضای دور آن دیوار است و سقف آن ستاره‌ی کوچک و کم‌نور «سها» است. من از کسانی که روز را به شکایت اختصاص می‌دهند نیستم؛ زیرا که روزها نزد من یکسان هستند.»

## ۲-۸- گرایش محتوایی شعر فکاهه و هزل به درون مایه‌های اجتماعی

رخدادهای وحشتناک، جنگ‌های پی‌درپی، کشتارهای پیوسته، شکست و پیروزی در جنگ‌ها و ویرانی شهرها در حرکت ادبی این دوره تأثیر فراوان داشته و ارباب اندیشه و قلم را به این سوق داده که این رخدادها را به صورتی که می‌توانند به تصویر بکشند. پس فکاهه، مرثیه و مدح، در واقع منعکس‌کننده‌ی این رخدادها و اضطراب‌ها است. برخی از ادیبان برای بازتاب این وقایع، قالب طریفه‌گویی را انتخاب نمودند. به نظرمی رسد گرایش برخی از شاعران به این نوع از شعر، نتیجه‌ی بیکاری، فقر، فساد و ضعف اخلاق اجتماعی بوده است.

شاعران بر آن بوده‌اند تا با این روش، عیب‌های اجتماعی را به مردم گوشزد نمایند و اشعار خنده‌آور، مرهمی بر زخم‌های آنها باشد. «نصیرالدین حمام» با زبان فکاهه و طنز در توصیف وضعیّت خانه‌ای که در آن می‌زیسته است، می‌گوید:

و دار خراب بها قد نزلتُ  
ولکن نزلتُ إلى السابعة  
وأخشى بها أن أقیم الصلاة  
فتسجدُ حيطانها الرأعیه  
إذما قرأتُ: «إذ انزلتُ»  
خشیتُ بأن تقرأ: «الواقعه»

(به نقل از: الحموی، بی تا: ۲۵/خفاجی، ۱۴۱۲: ۸۰)

ترجمه: «چه بسا خانه‌ی ویرانی که در آن فرود آمدم، اما به قعر جهنم فرود آمدم. می‌ترسم در آن به برپایی نماز برخیزم و دیوارهای آن که به حالت رکوع درآمده‌اند، سجده کنند. هنگامی که سوره-ی «إذ انزلت» را بخوانم، می‌ترسم که خانه سوره‌ی «الواقعه» را بخواند (حادثه‌ای رخ دهد).»  
«ابن مکنسه»<sup>۱۴</sup> از شاعرانی است که در فقر و تنگدستی به سر می‌برده است. او نیز زشتی و تنگی خانه‌اش را در تعبیری طنزآمیز، اینگونه وصف می‌کند:

لی بیتٌ كأنه بیتُ شجرٍ  
لإبن حجاجٍ من قَصیدٍ سَخیفٍ  
أینَ لَلْعَنُكُوبُوتِ بَیتُ ضَعِیفٍ  
مِثْلُهُ وَهُوَ مِثْلُ عَقْلِ الضَّعِیفِ  
بُقْعَةٌ صَدَّ مَطْلَعُ الشَّمْسِ عَنْهَا  
فَأنا-مُدُّ سَكَنُهَا-فِی الكُسُوفِ

(شوقی ضیف، بی تا: ۳۷۳)

ترجمه: «منزلی بسان بیت شجر از قصیده‌ی پوچ و بی معنی «ابن حجاج» دارم. کج‌عاعنکبوت خانه‌ی ضعیف همانند آن دارد، در حالی که او مانند عقل ضعیف و ناتوان من است. مکانی که سپیده دم از آن روی برمی‌گرداند و زمانی که در آن ساکن هستیم، گویا که خورشید گرفتگی رخ داده است.»  
«ابن عیین»<sup>۱۵</sup>، در بیانی مزاح‌گونه که با وزیر حاکم «علی بن شیث» و «رشیدالدین التابلسی» داشته، تصویری از بخل و آزمندی آنها را در یاری کردن مردم نشان داده است:

أنا و ابنُ شیثٍ والرَّشیدُ ثلاثَةٌ  
لا تُرتجى فینا لِخُلُقِ فائِدَةٍ  
من کُلِّ ما قَصُرَتْ یَداهُ عَنِ النَّدَى  
یَوْمَ الجِدا وَتَطُولُ عِنْدَ المَآئِدَةِ  
فَکَأَنَّنا وَاوَّ بَعْمُرٍ وَاَلْحِقَتْ  
أَوْ إِصْبَعُ بَیْنَ الْأَصَابِعِ زائِدَةٌ

(ابوبکر محمد، ۱۹۹۳: ۹۴)

ترجمه: «من و ابن شیث و رشید، سه انسانی هستیم که در ما امید و فایده‌ای برای خلاق نیست. از کسانی هستیم که دستشان در روز بخشش، کوتاه و بر سر سفره دراز است. گویی که ما سه نفر حرف «او»ی که به واژه‌ی عمرو اضافه شده هستیم یا انگشتی اضافی در میان انگشتان.»



شاعر دیگر، نصیرالدین حمّامی مصری (۷۱۲هـ.ق) است. وی حمام را به مردم اجاره می داد و از این راه امرارمعاش می نمود. زمانی که پیروضعیف شد، دست از این حرفه برداشت و به شعرسرایبی رو آورد و فقیرانه زندگی کرد. به همین خاطر شکایت و سخن از رنج و محرومیت در شعر او بسیار است (ر.ک: الکتبی، ۱۹۷۴، ج ۲: ۳۸۴).

## ۲-۹- نقد و شکایت از اوضاع اجتماعی

شعر متعهد و مسؤول در بسیاری از موارد، جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی انسان را به نقد و نمایش می گذارد. از اینرو، نقدهایی از سوی شاعران این عصر بر اوضاع اجتماعی دیده می شود که زبان حال مردمان آن سامان بوده است. «مصطفی البابی»<sup>۱۶</sup> در ابیات زیر از وضعیت زمانه و دشواری های اجتماعی که حتی ترس هم از شر آنها به دنبال پناهگاهی امن است، شکایت کرده است:

وَعَتَابُ الْأَيَّامِ دَاءٌ عَضَالُ	أَيُّ ذَنْبٍ نَعَاتِبُ الدَّهْرَ فِيهِ
مَ وَبُعْدِ تَدْنُو بِهِ الْأَجَالُ	نَا مَا بَيْنَ فِرْقَةٍ تَجْمَعُ السُّقْدُ
خَوْفٌ مِنْهَا وَتُدْعَرُ الْأَهْوَالُ	وَخُطُوبُ الْفَتْهَا يَسْتَعِيدُ الْ

(به نقل از: شوقی ضیف، بی تا: ۲۵۶)

ترجمه: «به کدام گناه، روزگار را سرزنش می کنیم و سرزنش روزگار، درد بی درمان است. من در میان گروهی هستم که همه ی بیماری ها را در خود گرد آورده و نیز در چنان فراق و جدایی به سر می برم که انواع و اقسام مرگ را به من نزدیک نموده است. چه بسیار مصیبت هایی که با آن مانوس شدم، حال آن که ترس و مصیبت از آن پناه می جسته و بیم داشتند.»

از بدی های آشکار جامعه ی این روزگار، رواج دزدی و سرقت هایی بوده که غالباً به دست ممالیک انجام می گرفته است؛ به تاراج رفتن اموال، مردم را عاجز و بینوا کرده بود و اگر هم کسی با این عمل زشت مخالفت می کرد، شمشیر پاسخ آن ها را می داد. اشراف، همچنان بر اندوخته های خود می افزودند و مردم بیچاره در فقر و تنگدستی دست و پا می زدند. حاکمان به اندازه ی قدرت و توان مالی مردم آنها را به خود نزدیک می کردند. بنابراین، شورش توده ی مردم قاهره بر ضد آنها فراوان بود. زهیر، رشوه گرفتن قاضی ای را مورد تهنک و تمسخر قرار داده و می گوید:

فِي مِصْرٍ مِنَ الْفُضَاةِ قَاضٍ وَكَلَهُ	فِي أَكْلِ مَوَارِيثِ الْيَتَامَى وَكَلَهُ
إِنْ رُمْتَ عَدَالَةً فَقَلِّ مُجْتَهِدًا	مَنْ عَدَلَهُ دَرَاهِمًا عَدَلَهُ

(الزهیر، ۱۹۸۰: ۲۲)

ترجمه: «درمصدر میان قاضیان، قاضی‌ای هست که شور و اشتیاقی بسیار به خوردن اموال یتیمان دارد. اگر عدالت را می‌خواهی باید بدانی که هرکس به آن قاضی چند درهم بدهد، قاضی او را عادل می‌داند!»

ابن‌نباته در فراخوانی مردم به فسق، فجور، گمراهی و خروج از آموزه‌های دینی و اخلاقی، زیاده‌روی نموده و به این رفتارهای ناشایست که از آفت‌ها و ناهنجاری‌های جامعه‌ی آن روزگار بوده است، مهترآیدمی زند:

أَقُولُ لِمَعْشَرَ جُلُدُوا وَلَا طُوا  
وَيَأْتُوا عَاكِفِينَ عَلَى الْمَلَّاحِ  
لَأَنْتُمْ خَيْرُ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا  
وَأَنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونَ رَاحِ

(ابن‌نباته، بی تا: ۱۲۰)

ترجمه: «به گروهی که تازیانه زدند و همجنس بازی کردند و پیوسته همراه لهو و لعب بودند می‌گویم: شما بهترین کسانی هستید که سوار مرکب شده‌اید و شریف‌ترین و سخاوتمندترین جهانیان.»

رواج غزل مذکر نیز از زشتی‌های رایج اجتماع در این دوره بوده است. بهاء‌الدین زهیر نیز به توصیف‌هایی مادی و هوس‌وار از محبوب خویش پرداخته است که ذکر آنها از اخلاق اسلامی به دور است (ر.ک: الزهیر، ۱۹۸۰: ۲۲۴).

بوصیری زاهد و صوفی مشرب نیز به هجو یکی از کارگزاران و مقایسه‌ی وضعیّت زندگی او با شاعرو مردمی که در سختی و تنگنا به سر می‌برند، اینگونه پرداخته است:

مَلَأْتُ بَيْوتَهُمُ الْغِلَالَ فَلَ تَرَى  
لِي صَاحِبٍ سَرَقَ اللَّصُوصُ ثِيَابَهُ  
مِنْهَا كَيْبَتِي فَارْغًا مَكْنُوسًا  
لَيْلًا فَيَاتُ بَيْتَهُ مَحْبُوسًا

(البوصیری، ۲۰۰۷: ۱۵۳)

ترجمه: «خانه‌های آن‌ها پر از غلات شده و مانند خانه‌ی من خالی از غلات و آذوقه نیست. مرا دوستی است که دزدان لباس او را شبانه دزدیده‌اند، پس درخانه اش زندانی شده است (لباس دیگری برای پوشیدن ندارد.»

نقد مفاسد اجتماعی رایج همچون: رشوه، تزویر، اختلاس و جفای مأموران حکومت در حق مردم، از ویژگی‌های بارز شعر بوصیری است. وی با خشم و بیزارگی جستن از آن‌ها اذعان می‌دارد که چنانچه مسؤولیّت امور کارگزارانی که مال مردم را به زور و شکنجه می‌ربودند، برعهده داشت، دندان طمع و بیداد آن‌ها را از ریشه می‌کند و چیزی از آن‌ها برجای نمی‌گذاشت. در مدح «شمس‌الدین‌الصاحب برهان‌الدین» غیرت و تعصب خود را بر

مردم و اموال آنها بیان می کند و از اینکه به آنها ستم روا شود، در بیانی نکوهش وار می گوید:

لَوْ كُنْتُ أَمْلِكُ أَمْرَهُمْ مِنْ غَيْرَتِي      لَمْ أَتَّقِ لِلْمُسْتَحْدِمِينَ ضُرُوسًا  
يُرْعُونَ أَمْوَالَ الرَّعِيَّةِ بِالْأَذَى      لَوْ يُحْلَبُونَ لِأَشْهُوَا الْجَامُوسًا

(همان: ۱۵۲)

ترجمه: «اگر من از روی غیرت و تعصب سرپرستی امور آنها را برعهده بگیرم، دندانی برای کارگزاران برجای نمی گذارم. با خوردن اموال رعیت می چرند. اگر می شد دوشیده شوند، به اندازه ی گاو میش شیرداشتند.»

در جای دیگری زبان تند و گزنده ی بوصیری همچون تیری به سوی فقیهان نشانه رفته است. ایشان از اینکه عالمان دینی، اموال مردم را با تزویر و ریا چپاول کرده و رسم امانتداری را به جای نیاورده اند، به نقد این رفتار سوء و ناپسند آنان پرداخته است. (همان: ۲۵۲)

«ابن عین» از دولت صلاح الدین و وزیران، حاکمان و بزرگان آن انتقاد و پرسش می نماید؛ چرا با دروغ و ریا در پی کسب مال و ثروت مردم هستند، دولتی که سردمداران آن، نقص های جسمانی داشته و صاحبان امور، اخلاقی پست و حریص گونه دارند. خطیبان جامعه نیز در برابر این رذیلت ها و مصیبت ها سکوت نموده اند:

قَدْ أَصْبَحَ الرَّزْقُ مَالَهُ سَبَبٌ      فِي النَّاسِ إِلَّا الْبَغَاءُ وَالْكَذِبُ  
سُلْطَانُنَا أَعْرَجٌ وَكَاتِبُهُ      دُوعَمَشٌ وَالْوَزِيرُ مُنْحَدِبٌ  
وَصَاحِبُ الْأَمْرِ خَلَقَهُ شَرَسٌ      وَعَارِضُ الْجَيْشِ دَاؤُهُ عَجَبٌ  
وَالدُّوْلَعِيُّ الْخَطِيبُ مُعْتَكِفٌ      وَهُوَ عَلِيٌّ قَشْرٌ بَيْضَةٌ يَثِبُ

(ابوبکر محمد، ۱۹۹۳: ۸)

ترجمه: «انگیزه ی رزق و روزی در میان مردم، چیزی جز فاحشگی و دروغ نیست. حاکم ما مفلوج، نویسنده ی او نابینا و وزیر گوژپشت است. صاحب امر بدخلق و پرخاشجو و فرمانده ی سپاه بیماری اش عجیب است. و «دولعی» خطیب خلوت اختیار کرده، درحالی که از روی پوست تخم مرغ می پرد.»

نادیده گرفتن ارزش های دینی، گسترش بدعت و تحریف، تزویر و ریا، سوء استفاده از آموزه های دینی و... از مفاسد دینی رایج در جامعه ی این روزگار بوده است. بوصیری در بیت های زیر، مسیحیان و یهودیان ساکن در مصر را متهم به تحریف و تبدیل آیات خدا کرده است:

إِنَّ النَّصَارَى وَالْيَهُودَ مَعَاشِرٌ  
لَوْ أَنَّ فِيهِمْ عَوْرًا عَنْ بَاطِلٍ  
جُبُلُوا عَلَى التَّخْرِيفِ وَالتَّبْدِيلِ  
أَبْقُوا عَلَى التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ

(البوصیری، ۲۰۰۷: ۲۲۴)

ترجمه: «همانا مسیحیان و یهودیان گروه‌هایی هستند که برای تحریف و تعویض زاده شده‌اند. اگر در میان آن‌ها یک چشم از باطل باشد، تورات و انجیل را سالم و دست نخورده باقی می‌گذاشتند.»

زهیر، فساد و بی‌بندوباری برخی از مردم را مورد شماتت قرار داده و کار ایشان را ناپسند و غیراخلاقی می‌داند و آنها را با تعبیر «قوم لوط» خطاب می‌کند:

أَيَّامَ عَشْرِ الْأَصْحَابِ مَا لِي أَرَاكُمْ  
فَهَلْ أَنْتُمْ مِنْ قَوْمِ لُوطٍ بَقِيَّةٌ  
عَلَى مَذْهَبِ وَاللَّهِ غَيْرِ حَمِيدٍ  
فَمَا مِنْكُمْ مِنْ فَعْلَةٍ بِرَشِيدٍ  
إِنْ لَمْ تَكُونُوا قَوْمَ لُوطٍ بَعِينِهِمْ  
فَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

(الزهیر، ۱۹۸۰: ۸۳)

ترجمه: «ای گروه یاران! چه شده است که شما را به خدا سوگند، بروشی ناشایست می‌بینم! آیا شما بازماندگان قوم لوط هستید؛ بدون شک کردار شما از آن قوم بهتر نیست. اگر شما قوم لوط نیستید، پس بدانید که قوم لوط از شما دور نیست.»

## ۲-۱۰- فراخوانی به بردباری و شکیبایی

در این روزگار که موج خروشان بلا و مصیبت یکی پس از دیگری مردم را در کام خود فرو می‌برد و هنوز بلای پیشین آرام نشده، فاجعه‌ای تلخ بارتر قدم پیش می‌گذاشت، شاعران، مردم را به بردباری در برابر این دشواری‌ها فرامی‌خواندند. ابن نباته در این دوبیت، مردم را به بردباری در برابر این رخدادها فرامی‌خواند:

صَبْرًا عَلَى نَوْبِ الزَّمَا  
فَلِكُلِّ شَيْءٍ آخِرٌ  
ن وَإِنْ أَبَى الْقَلْبُ الْجَرِيحُ  
إِمَّا جَمِيلٌ أَوْ قَبِيحٌ

(الأنشیهی، ۲۰۰۰، ج ۱: ۳۳۴)

ترجمه: «بر مصیبت‌های زمانه صبر کن، اگرچه قلب مجروح تو ابا و وزد. پس برای هر چیزی پایانی است؛ پایانی نیکو یا زشت.»

وی در بیت‌های زیر با ذکر و یاد مرگ، مردم مصیبت دیده را به بردباری در برابر شمشیرهای از نیام کشیده‌ی غم و اندوه فرامی‌خواند:

صَبْرًا وَإِنْ جَلَّ الْأَسَى وَإِنْتَصَى  
لِكُلِّ قَلْبٍ حَدَّهُ الْجَارِحُ

كُلُّ إِلَى هَذَا الثَّرَى صَائِرٌ      لاصالحٌ بيقى ولاطالح

(ابن نباته، بی تا: ۱۱۹)

ترجمه: «صبرکن اگرچه اندوه بزرگ شده و برای هرقلبی شمشیرزخم زنده‌ای از نیام برکشیده باشد. هرچیزی به سوی این خاک می رود، نه انسان شایسته باقی می ماند و نه بدکارو شرور.»  
«علی بن النضر» از اندوه و تاریکی دنیا و بسته شدن درهای امید، هراسان است. از این رو، نفس خویش را از ناامیدی برحذر داشته و به شکیبایی دعوت می کند، زیرا در نگاه وی دشواری های زمانه همچون ابرمی گذرند:

يَأْنَفْسُ صَبْرًا وَاحْتِسَابًا إِنَّهَا      غَمْرَاتُ أَيَّامٍ تَمُرُّ وَتَنْجَلِي  
لَا تَيَأْسِي مِنْ رَوْحِ رَبِّكَ وَاحْذَرِي      أَنْ تَسْتَقْرِي بِالْفُتُوطِ فَتُحْذَلِي

(به نقل از: شوقی ضیف، بی تا: ۲۲۹)

ترجمه: «ای نفس صبر پیشه کن و خشنودباش. همانا غم و اندوه، سختی و دشواری روزگار است که می گذرد و محو می شود. از قدرت پروردگارت ناامید نشو و برحذر باش از اینکه ناامید شوی پس در گرفتاری باقی بمانی.»

## ۲-۱۱- زن در جامعه‌ی عصر انحرطاط

اگرچه آموزه های اسلام، جایگاه زن را در جامعه‌ی عربی ارتقا بخشید، اما دوری از قرآن کریم، سنت پیامبر(ص) و آموزه‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) سبب شد که جایگاه و شخصیت او در برخی از دوره‌ها، شایسته‌ی مقام او نباشد. زن در غزل عصر انحرطاط، بخش وسیعی از شعر را به خود اختصاص داده است؛ به گونه‌ای که بیشتر شاعران این دوره در سروده‌های خود از وصف زن غافل نبوده‌اند. در این دوره، زن و توصیف اعضای جسمانی وی رواج فراوانی داشته است. بسیاری از شاعران، اشعاری را با موضوع تشبیب به زنان سروده‌اند که محور اصلی آن مادیگرایی محض بوده است. شهاب‌الدین تلعفری، در شعر زیر، قد و چشم و اعضای بدن زن را در توصیفی جسمی و مادی بیان نموده و می‌گوید:

يَا جَاعِلًا عَيْنِيهِ مِنْ أَشْرَاكَ      تَرْكِي هَوَاكَ نَهَايَةَ الْإِشْرَاكَ  
لَمْ أَدْرِ حَيْثُ أَرَاكَ تَخْطُرُ مَائِسًا      أَوْ قَوْمًا قَدُّكَ أَمْ قَضِيبُ أَرَاكَ  
أَيْنَ الْمَقَرِّ لِعَاشِقٍ مُنْتَهَتِكَ      صَرَعَتْهُ أَسْنَهُمْ أَعْيُنَ الْأَتْرَاكِ

(به نقل از: فروخ، ۱۹۸۹، ج ۳: ۱۵۴)

ترجمه: «ای قرار دهنده‌ی چشم هایش بسان دام‌ها، رهاکردن عشق تو برای من، نهایت و اوج شیرک (من) است. نیافتم جایی که تو در آن با ناز و کرشمه می‌خرامی. آیا قدّ تو ستون است یا شاخه‌ی درخت اُراک؟ برای عاشق رسوا که تیرهای چشم ترکان او را به زمین انداخته‌اند، آرامگاه کجاست؟»

ممالیک عنان شهوت خود را رها کرده، تاجایی که کنیزان، غلامان و آوازه‌خوان‌های مختلف را پرورش داده و آموزش فسق به دختران، منش برخی از آنها بود (عطوی، ۱۹۹۵: ۴۸).

زنان در این دوره از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نبودند. زنان آزاده، حجاب و پوشش داشتند، اما کنیزان که در حقیقت در قصرها و منازل ثروتمندان و عشرتکده‌ها خدمت‌کرده و موجبات عیش و عشرت را فراهم می‌کردند، پرده‌ی عفاف و پاکدامنی را دریده و بدون پوشش ظاهر می‌گشتند. از این رو، در سال ۶۵۳ هـ.ق سلطان «المعزأبیک ترکمانی» در قاهره دستور داد که زن و مرد، بدون پوشش از منزل خارج نشوند. «ابوالحسین جزار» با شنیدن این دستور، این چنین می‌سراید:

حَسَنَ الْمَلِكِ الْمُعْزِ عَلَى الرَّعَايَا      وَالزَّمَهُمْ قَوَانِينَ الْمُرَوَّةِ  
وَصَانَ حَرِيمَهُمْ مِنْ كُلِّ عَادٍ عَادٍ      وَالْبَسَهُمْ سَرَائِيلَ الْفُتُوَّةِ

(به نقل از: عطوی، ۱۹۹۵: ۵۹)

ترجمه: «پادشاه «معز» به مردم نیکی کرده و آن‌ها را ملزم به قوانین جوانمردی نموده است. حریم آن‌ها را از دشمنان حفظ کرده و بر آنان لباس جوانمردی پوشانده است.»

## ۲-۱۲- تحریم خمر و حشیش

فراوانی راه‌های لهو و لعب و گرایش مردم به آن سبب شد که سلطان «ظاهر بیبرس» استعمال خمر و حشیش را منع نموده و برای آن حدّ تازیانه و شمشیر قرار دهد. به دنبال این دستور، گونه‌ی دیگری از شعر با عنوان «شعر حشیش» به صحنه‌ی ادب وارد شد. «محمدبن دانیال» در این مفهوم می‌گوید:

قَدَمَنَعَ الْإِمَامُ الْخَمْرَ فِينَا      وَصَيَّرَ حَدَّهَا حَدَّ الْيَمَانِي  
فَمَا جَسَرَتْ مُلُوكُ الْجِنِّ خَوْفًا      لِأَجْلِ الْخَمْرِ تَدْخُلُ فِي الْقَنَانِي

(به نقل از: الکتبی، ۱۹۷۴، ج ۱: ۱۸۴)

ترجمه: «امام شهر، باده را در میان ما منع کرده است و حدّ آن را حدّ شمشیر یمانی قرار داده است. پادشاهان جنّ از ترس این حکم، جرأت نکرده‌اند که به درون شیشه‌ی شراب داخل شوند.»

در شعر زیر، «صلاح‌الدین صفدی»<sup>۱۷</sup> مردم را برای حفظ آبرو و آسایش به ترک شراب - که مایه‌ی عار و ننگ است، دعوت کرده و می‌گوید:

دَعِ الْخَمْرَ فَالرَّاحَاتُ فِي تَرْكِ رَاحِهَا      وَفِي كَاسِهَا لِلْمَرْءِ كُسُوءٌ عَارٌ  
(به نقل از: الأَبْشِيهِي، ۲۰۰۰: ۵۲۷)

ترجمه: «باده را رها کن که آسودگی در ترک آن است و در جام باده برای انسان، لباس عار و ننگ نهفته است.»

یکی از شاعران در تعبیری بذله گویانه درباره‌ی این دستور، چنین می‌سراید:

مَنْعَ الظَّاهِرِ الْحَشِيشِ مَعَ الْخَمْرِ      فَوَلَّى إِبْلِيسَ مِنْ مِصْرٍ يَسَعُ  
قَالَ: مَا لِي وَ لِلْمَقَامِ بِأَرْضِ      لَمْ أُمْتِعْ فِيهَا بِمَاءٍ وَ مَرَعَى!  
(به نقل از: فروخ، ۱۹۹۷، ج ۳: ۶۱۹)

ترجمه: «سلطان حشیش و باده را منع کرده، پس شیطان از مصر روی برگردانده است. گفت: مرا با ماندن در زمین چه کار است زمانی که از شراب و حشیش بهره‌ای نمی‌برم.»

۱۳-۲- بی رونقی بازار ادب و گرایش ادیبان به حرفه‌های گوناگون  
در این دوره به خاطر رکود و بی رونقی بازار ادب، صاحبان قریحه‌ی شعری، وسیله‌ای برای گذران زندگی نمی‌یافتند. پس به شغل‌های دیگری گرایش پیدا نموده و تنها برای ذوق و سلیقه به شعر می‌پرداختند (جرجی زیدان، بی تا، ج ۳: ۱۲۶). نصیرالدین حمامی، حمام خود را به مردم اجاره داده و در خطاب به ابوالحسن جزار می‌گوید:

وَمُدُّ لَزِمْتُ الْحَمَّامَ صِرْتُ فَتَى      خَلًّا يُدَارِي مَنْ لَا يُدَارِيهِ  
أَعْرِفُ حَرَّ الْأَشْيَاءِ وَبَارِدَهَا      وَآخِذُ الْمَاءِ مِنْ مَجَارِيهِ  
(همان، ج ۳: ۳۳۳)

ترجمه: «و از زمانی که ملازم حمام شدم، جوانی صمیمی شدم که با افراد ناسازگار مدارا می‌کرد. سرد و گرم امور را می‌شناسم و آب را از مجرای آن می‌گیرم (حقیقت امور را می‌شناسم).»

ابن دانیال کحال نیز درباره‌ی حرفه‌ی خویش این چنین می‌سراید:

يَا سَائِلِي عَنْ حِرْفَتِي فِي الْوَرَى      وَصَيَعَتِي فِيهِمْ وَ إِفْلَاسِي  
مَا حَالُ مَنْ دَرَهُمْ إِنْفَاقُهُ      يَأْخُذُهُ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ  
(همان)

ترجمه: «ای پرسشگر از شغل و ملک و زمین و فقر من در میان مردم. حال کسی که درهم مخارجش را از چشمان مردمان می‌گیرد، چگونه است (بهتر از این نیست).»

شاعران برای گذران زندگی و تأمین زندگی خویش به امور دیگری می پرداختند. در این میان برخی به فراگیری علم و دانش روی آوردند و برخی نیز، عالم، فقیه، قاضی، سرباز و پزشک و... شدند. «جزار» افزون بر شعرسرایي به حرفه‌ی قصابی نیز مشغول بود:

فَطَعْتُ شَبِيبِي وَأَضَعْتُ عُمْرِي      وَقَدْ أُتَعِبْتُ فِي الْهَدْيَانِ فِكْرًا  
وَمَالِي أُجْرَةٌ فِيهِ وَلَا لِي      إِذَا مَا تَبْتُ (مَتًّا) يَوْمًا بَعْضُ أَجْرٍ  
وَكَمْ يَوْمٌ بَيْعَ اللَّحْمِ عِنْدِي      يَعُدُّ مِنَ الْبَسْوَارِ بِأَلْفِ شَهْرٍ  
وَلَمَّا أَنْ غَدَا لَا يَبِيعَ فِيهِ      مَعَ الْمِيزَانِ أَشْبَهَ يَوْمَ حَسْرٍ

(به نقل از: خالد، ۲۰۰۳: ۱۶۴؛ الکتبی، ۱۹۷۴، ج ۴: ۲۸)

ترجمه: «جوانی راپشت سرگذاشتم و عمرم را تباه کردم و اندیشه‌ام را در بیهوده گویی مشوش ساختم. مزدی دریافت نکردم و روزی نیز که توبه کنم (بمیرم) اینگونه است. چه بسیار روزهایی که با فروختن گوشت سیری کردم، درحالی که به خاطر بی‌خیری و تباهی هرروز مانند هزار ماه در نظرم آمد و چون در آن روزها هیچ گوستی نفروختم، بیشتر به روز قیامت شبیه بودند.»

با توجه به آنچه که گفته شد، می توان دریافت که مضمون های شعری در عصر انحطاط، بازنمایی زمینه های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی حاکم بر جامعه بوده و شاعران توانسته اند این فضا را در شعر خود منعکس کنند. ناگفته نماند که در شکل گیری اوضاع اجتماعی-سیاسی این دوره، نباید از واقعه‌ی دردناک حمله‌ی مغولان به بغداد و خشکانیدن سرچشمه های علم و ادب و تأثیرات سترگ و تلخ آن رخداد بزرگ غافل شویم که ردپای آن در زمینه های اجتماعی-ادبی آن دوره به صورت گسترده نمایان است. برخی از این شاعران در توصیف آن، سوگنامه هایی سروده که غم و اندوه و حسرت خود را بر شکوه از دست رفته به تصویر کشیده اند. آنان از مخاطبان می خواهند که ایشان را همراهی کرده و بر مرگ بغداد بگریزند. دسته‌ای دیگر، پا فراتر نهاده و از مخاطبان، اندیشیدن و جهاد را طلب می نمودند. در پی این رخداد بزرگ و حملات صلیبی ها، قحطی و خشکسالی های پی در پی، انتشار بیماری، ستم و بی عدالتی حاکمان و تحمیل مالیات های سنگین بر مردم و فقر و محرومیت، برخی از شاعران برده از این مصیبت ها برداشته و با طریقه گویی به توصیف آرزوهای بر باد رفته که جای آن را تیرهای بلا و مصیبت گرفته بود، پرداختند. در حقیقت، شعر این دوره، تصویری از زندگی مردم است و در بازنمایی واقعیات اجتماعی آن روزگار، شاعرانی همچون: بوصیری، ابن نباته و... نقش مهم و بسزایی را ایفا می کنند. در میان شاعران این دوره بوصیری به تمامی، شاعری متعهد و اجتماعی است؛ چرا که همچون ناقدی اجتماعی با دیده‌ای آگاه، از چهره‌ی حقیقی جامعه که در زیر رنگ و لعاب پنهان



است، پرده بر می گیرد. دیوان شعری او سرشار از موضوعات اجتماعی است. شعرهای او، تصویرگر فردی از جامعه است که اهل نظر و عمل است؛ چرا که در برابر جور و بیداد حاکمان و والیان بر مردم، سکوت اختیار نکرده است، بلکه خود را مسؤول دانسته و مردم را به بیداری و آگاهی و مبارزه فرامی خواند و از پیامبر(ص) و اولیای الهی در برابر این فجایع توسل می جوید و امیدوار که آن‌ها را از بلا یا مصون بدارد. در این میان، این نبأته از محرومیت حاکم بر جامعه به ستوه آمده و از بی تفاوتی حاکمان و وزیران در برابر فقر و تنگدستی جامعه فریاد برآورده و از آنان می خواهد که به مردم زیردست، نگاهی مهربانانه و دستی گشاده داشته باشند. شاعر هراز گاهی مردم را در برابر ستم ها و رخدادها تسلی داده و آنان را به بردباری فرامی خواند. بهاءالدین زهیر به عنوان طبیب اخلاق اجتماعی در شعرهای خود، جانب اخلاق را به عنوان یک اصل مهم و اساسی نگاه داشته و مردم را از فسق و فجور و غرق شدن در لذات و کامجویی برحذر می دارد و می خواهد که به ارزش های اخلاقی متعهد باشند و آن را ارج نهند. در برابر این‌ها، شاعرانی همچون: الشّاب الظریف و صفی الدین حلّی تجربه های عاشقانه‌ی خود را به تصویر کشیده‌اند. شعر این دسته، نمودی دیگر از اجتماع آن زمان است، چرا که تصویرگر اعمال منافی عفت، رذیلت‌های اخلاقی، رواج فسق و فجور و هرزگی و عیاشی گروهی است که جامعه‌ی عفت خویش را دریده‌اند.

#### نتیجه

- ۱- نقد اجتماعی در شعر این دوره نسبت به دوره های پیشین رو به فزونی نهاده است. این افزایش، معلول سبب های گوناگونی از جمله پیوند ادبیات با اوضاع اجتماعی بوده است. از اینرو، می توان گفت، شعر در عصر انحطاط اجتماع را به نقد و تصویر کشیده است؛ چرا که جامعه‌ی عربی و دردهای حاکم بر آن، مسأله‌ی اساسی مردم آن روزگار بوده است.
- ۲- شعر این دوره، یکی از منابع معتبر شناخت جریان های حاکم بر جامعه‌ی عربی است. تا آنجا که می توان گفت شعر این دوره، آئینه‌ای است که اوضاع ادبی، فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و سیاسی این عصر را در خود منعکس می کند.
- ۳- شعر در این دوره بیانگر شادی و غم، درد و اندوه، احساس و عاطفه و دغدغه‌های حاکم بر روح شاعر بوده و به مانند یک تابلوی نقاشی، چهره‌ی جامعه را در معرض دید همگان قرار می دهد.

اوضاع حاکم برجامعه‌ی عصر انحطاط از منابع الهام تجربه‌ی شعری شاعران این دوره به شمار می‌آید، تا آنجا که به نظرمی رسد شعر برخی از شاعران، بازتاب واقعی و ناب اوضاع اجتماعی آن روزگار است.

۴- در این عصر، ادیبان تنهاراه درمان جامعه و رسوا ساختن حیل‌های حاکمان و عالمان دینی را ادب می‌دانستند؛ به‌گونه‌ای که نقد اوضاع اجتماعی و بازتاب جریان‌های حاکم بر اجتماع و بیان درد و اندوه و شکایت مردم از وضعیت جامعه، از مضمون‌های بارزی است که در دیوان‌های شاعران این عصر بسیار دیده می‌شود.

#### یادداشت‌ها

۱- مادام دواستال (۱۸۱۷-۱۷۷۶م) در پاریس متولد شده و در همانجا هم درگذشته است. وی نویسنده‌ی فرانسوی - سوئیسی بود. تبلیغات سیاسی می‌کرد و صاحب یک سالن ادیبانه بود. شهرت او برای داستان شخصیت «جی جی» بود. مهم‌ترین اثر او «آلمانی» است که در مورد ادبیات، هنر، فلسفه، اخلاقیات و مذهب آلمانی‌هاست.

۲- هیپولیت آدولف تن (۱۸۹۳-۱۸۲۸م) در «ووزیر» متولد گشت. مورخ، منتقد، فیلسوف و ادیب جبرگرای فرانسوی، عضو آکادمی فرانسه بود. بعد از اتمام تحصیلات در مدرسه‌های مختلف به تدریس و تعلیم مشغول شد. «تاریخ ادبیات انگلستان» از بهترین نوشته‌های او به شمار می‌آید.

۳- عبدالعزیزین سرایبن علی بن ابی القاسم السنسی الطائی صفی‌الدین (۶۷۷-۷۵۰هـ) در «حله» متولد شد و در همانجا پرورش یافت. برای تجارت به شام و مصر سفر کرد و به پادشاهان دولت «ارتقیه» نزدیک شد و آنان را مدح نمود. دارای دیوان شعری، قصاید معروف «ارتقیات» و کتاب «درالنحو» است. (الزركلی، ۱۹۹۰، ج ۴: ۱۷).

۴- محمدبن سعیدبن حمادبن عبدالله الصنهاجی البوصیری، شرف‌الدین (۶۰۸-۶۹۶هـ) در «بهشیم» متولد گشت و در اسکندریه درگذشت. دارای دیوان شعری با معانی نیکو و زیبا است. مشهورترین شعرش «البرده» است که بسیار بر آن شرح نوشته‌اند و با آن به معارضه پرداخته‌اند (همان، ج ۶: ۱۳۹).

۵- زهیر بن محمد بن علی المهلبی بهاء‌الدین (۵۸۱-۶۵۶هـ ق) در کوفه متولد شد و در «قوص» پرورش یافت. شاعر و نویسنده بود و به خدمت سلطان‌الصالح ایوب درآمد. عامه‌ی مردم از شعرسرای او متعجب می‌گشتند وی دارای دیوان شعری پر باری است (همان، ج ۵: ۵۲۳).

- ۶- محمد بن محمد بن الحسن الفارقی المصری، ابوبکر، جمال الدین، ابن نباته (۶۸۶-۷۶۸هـ.ق) در قاهره متولد شد و در همانجا هم درگذشت. دارای دیوان شعر، «سلوک دول الملوک»، «مطلع الفوائد» و «سجع المطوق» است (همان، ج: ۷، ص: ۳۸).
- ۷- احمد بن محمد بن علی شهاب الدین المنصوری السُلَمی معروف به ابن الهائم (۸۸۷-۷۹۸هـ.ق) شاعر مصری، وی از ذریه‌ی عباس بن مرداس سلمی است. در المنصورة متولد گشت. به قاهره رفت و در همانجا هم درگذشت. دارای دیوان شعری است (همان، ج: ۱، ص: ۲۳۱).
- ۸- شهاب محمود بن سلمان بن فهد بن محمود حنبلی (۷۲۵-۶۴۴هـ.ق) اهل دمشق بود. ادیبی بزرگ که در دیوان‌های انشاء شام و مصر به مدت پنجاه سال مشغول کتابت بود. از آثار او ذیل بر الکامل ابن اثیر و «مقامة العشاق» را می‌توان نام برد. (همان، ج: ۷، ص: ۱۷۲)
- ۹- محمود بن احمد عبدالله بن داود بن محمد بن علی، شمس الدین الکوفی (۶۷۵-۶۲۳هـ.ق) ادیب، فاضل، شاعری ظریفه‌گو با ذکاوت بود. وی متولی تدریس در «التشیشیة» و سخنرانی در دانشگاه «السلطان» و موعظه کردن در «باب» بود (الکتبی، ۱۹۷۴، ج: ۴، ص: ۱۰۲).
- ۱۰- اسمی از شاعر و زندگینامه‌ی آن در کتاب‌های الأعلام، وفيات الأعیان و الوافی بالوفیات ذکر نشده است.
- ۱۱- عبدالغنی بن اسماعیل بن عبدالغنی النابلسی (۱۰۵۰-۱۱۴۳هـ.ق) در دمشق متولد گشت و در همانجا هم پرورش یافت. از شاعران بزرگ که اهل تصوّف بود. وی دارای تألیف‌هایی همچون؛ «تعطیر الأنام فی تعبیر المنام»، «علم الفلاحة»، «ذیل نفحة الريحانة» و «الحضرة الأنسیة فی الرحلة القدسیة» بود. (الزرکلی، ۱۹۹۰، ج: ۴، ص: ۳۲).
- ۱۲- محمد بن سلیمان بن علی بن عبدالله التلمسانی، شمس الدین معروف به الشاب الظریف (۶۶۱-۶۸۸هـ.ق) و نیز «ابن عقیف» هم گفته شده است. در قاهره متولد گشت. شاعری ظریفه‌گوی که دارای دیوان شعری و رساله‌ای با عنوان «مقامات العشاق» است (همان، ج: ۶، ص: ۱۵۰).
- ۱۳- یحیی بن عبدالعظیم بن یحیی بم محمد، ابوالحسین جزّار، جمال الدین (۶۰۱-۶۷۹هـ.ق) شاعر مصری که در «فسطاط» قصاب بود. شاعری ظریفه‌گوی و بذله‌گو که سلاطین و پادشاهان را مدح نموده است. بین او و سراج الوراق ظریفه‌گویی و طنز رواج داشت (همان، ج: ۸، ص: ۱۵۳).

۱۴- اسماعیل بن محمد، ابوطاهر (۵۱۰-۰۰۰هـ.ق) به ابن مکنسه مشهور شد. وی اهل اسکندریه بود. شاعری زیاده گوی که عماد اصفهانی در کتاب خویش گزیده هایی از اشعار او را آورده است (همان، ج: ۱، ۳۲۳).

۱۵- محمد بن نصرالله بن مکارم بن الحسن بن عنین أبوالمحسن شرف الدین الزرعی الحورانی دمشقی الأنصاری (۵۴۹-۶۳۰هـ.ق) در دمشق متولد گشت و در همانجا هم درگذشت. بزرگترین شاعر عصر خود بود. شاعری هجوگو که حتی سلطان صلاح الدین هم از زبان تند و گزنده‌ی او در امان نبود. وی نویسنده و وزیر دربار ملک معظم بود (همان، ج: ۷، ۱۲۵).

۱۶- مصطفی بن عبدالملک البابی الحلّی (۱۰۹۱-۰۰۰هـ.ق) در حلب پرورش یافت و منسوب به «الباب» از روستاهای حلب است. شاعرو قاضی طرابلس در شام بود. وی دارای دیوان شعری است. (همان، ج: ۷، ۲۳۷).

۱۷- صلاح الدین ابوالصفا خلیل بن ایبک الصفدی (۶۹۶-۰۰۰هـ.ق) در صفد متولد گشت. علم را از ابن نباته فراگرفت. از بزرگترین نویسندگان عصر مغولی است و آثار او: الوافی بالوفیات (زندگینامه)، اعیان العصور و اعوان النصر و... است (جرجی زیدان، بی تا، ج: ۳، ۱۷۴).

#### کتابنامه

#### الف) کتابها

#### قرآن کریم

- ۱- الأبیسی، شهاب الدین. (۲۰۰۰م). «المستطرف فی کل فن مستطرف»، تحقیق: صلاح الدین الهواری، بیروت: دارالهلل، الطبعة الأولى.
- ۲- ابن خلکان، شمس الدین. (۱۹۴۸م). «وفیات الأعیان»، تحقیق: محیی الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبة النهضة المصرية، الطبعة الأولى.
- ۳- ابن نباتة، جمال الدین. (بی تا). «دیوان ابن نباته»، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ۴- ابوبکر محمد، أسماء. (۱۹۹۳م). «ابن عنین»، بیروت: دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- ۵- اسکارپی، ربرت. (۱۳۷۹هـ.ش). «جامعه شناسی ادبیات»، ترجمه: پرویز امینی، دانشگاه کردستان، چاپ اول.
- ۶- الإصفهانی، ابوالفرج. (بی تا). «الأغانی»، المجلد ۱۲-۱۰، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی ط.

- ۷- امیری، جهانگیر. (۱۳۸۸ هـ.ش). «تاریخ الأدب العربی فی العصرین المملوکی والعثمانی»، تهران: سمت، چاپ اول.
- ۸- بروکلیمان، کارل. (۱۹۹۵ م). «تاریخ الأدب العربی (العصر العثماني)»، ترجمه: محمود فهمی حجازی و عمر صابر عبد الجلیل، القسم ۸، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۹- بستانی، بطرس. (۱۹۸۸ م). «ادباء العرب فی الاندلس و عصر الانبعاث»، بیروت: دار نظیر عبود.
- ۱۰- البستانی، فؤاد افرام. (۱۹۹۸ م). «المجانی الحديثه»، المجلد الأول والثانی والثالثة، قم: ذوی القربی، الطبعة الرابعة.
- ۱۱- البوصیری، محمد بن سعید. (۲۰۰۷ م). «دیوان البوصیری»، بیروت: دار المعرفة.
- ۱۲- ترابی، علی اکبر. (۱۳۷۹ هـ.ش). «جامعه شناختی هنر و ادبیات»، تبریز: فروغ آزادی.
- ۱۳- التلمسانی، شمس الدین محمد بن عقیف الدین. (۱۹۹۵ م). «دیوان الشاب الظریف»، تحقیق: صلاح الدین الهواری، بیروت: دارالكتاب العربی، الطبعة الأولى.
- ۱۴- حسینی، سید رضا. (۱۳۷۱ هـ.ش). «مکتب های ادبی»، جلد اول، تهران: گلشن.
- ۱۵- الحلّی، صفی الدین. (۲۰۰۵ م). «دیوان صفی الدین الحلّی»، بیروت: دار صادر.
- ۱۶- الحموی، تقی الدین أبوبکر ابن حجة. (بی تا). «خزانة الأدب و غایة الأرب»، بیروت: دار القاموس الحديث.
- ۱۷- خالد ابراهیم، یوسف. (۲۰۰۳ م). «الشعر العربی فی أيام الممالیک»، بیروت: دار النهضة العربية، الطبعة الأولى.
- ۱۸- خفاجی، عبد المنعم. (۱۴۱۲ هـ.ق). «الحياة الأدبية بعد سقوط بغداد حتى العصر الحديث»، بیروت: دار الجبل، الطبعة الأولى.
- ۱۹- الزرکلی، خیر الدین. (۱۹۹۰ م). «الأعلام»، المجلد الأول إلى المجلد الثامن، بیروت: دار العلم للملايين، الطبعة التاسعة.
- ۲۰- الزهیر، بهاء الدین. (۱۹۸۰ م). «دیوان بهاء الدین الزهیر»، بیروت: دار صادر.
- ۲۱- الزیات، احمد حسن. (۱۹۸۵ م). «تاریخ الأدب العربی»، بیروت: دار الثقافة، الطبعة التاسعة وعشرون.
- ۲۲- زیدان، جرجی. (بی تا). «تاریخ آداب اللغة العربية»، بیروت: دار الهلال.
- ۲۳- سلیم، غلام رضا. (۱۳۷۷ هـ.ش). «جامعه شناسی ادبیات»، تهران: توس، چاپ اول.

- ۲۴- شیبب، غازی. (۱۹۹۸م). «فن المدائح النبوی فی العصر المملوکی» بیروت: المكتبة العصرية، الطبعة الأولى.
- ۲۵- شوقی ضیف. (۱۳۶۴هـ.ق). «تاریخ الأدب العربی (العصر الجاهلی)»، ترجمه: علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۲۶- ..... (بی تا). «تاریخ الأدب العربی فی عصرالدول والإمارات (الشام)»، مصر: دارالمعارف، الطبعة الثالثة.
- ۲۷- ..... (بی تا). «دراسات فی الشعرالعربی المعاصر»، مصر: دارالمعارف، الطبعة السابعة.
- ۲۸- شوکینگ، لوین. ل. (۱۳۷۳هـ). «جامعه شناسی ذوق ادبی»، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران، توس، چاپ اول.
- ۲۹- شیخ امین، بکری. (۱۹۸۰م). «مطالعات فی الشعر المملوکی و العثماني، بیروت: دارالآفاق الجديدة»، الطبعة الثالثة.
- ۳۰- ..... (۱۳۸۳هـ.ش). «پژوهشی در شعر مملوکیان و عثمانیان»، ترجمه: عباس شوشتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول.
- ۳۱- الصفدی، صلاح‌الدین. (۱۹۶۲م). «الوافی بالوفیات، الطبعة الأولى»، دارالنشر فرانزشتاینر.
- ۳۲- العبادی، احمد مختار. (۱۹۸۶م). «قیام دولة الممالیک الأولى فی مصر والشام»، بیروت: دارالنهضة العربية.
- ۳۳- ..... (۱۹۹۵م). «فی تاریخ الأیوبین و الممالیک»، بیروت: دارالنهضة العربية.
- ۳۴- العرینی، سیدالباز. (بی تا). «الممالیک»، بیروت: دارالنهضة العربية.
- ۳۵- عطوی، علی نجیب. (۱۹۹۵م). «البوصیری شاعر المدائح النبویه»، بیروت: دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- ۳۶- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۰هـ.ش). «تاریخ الأدب العربی»، تهران: توس، الطبعة الثانية.
- ۳۷- فروخ، عمر. (۱۹۸۲م). «تاریخ الأدب العربی (الادب فی المغرب والاندلس)»، بیروت: دارالعلم للملایین، الطبعة الأولى.
- ۳۸- ..... (۱۹۸۵م). «تاریخ الأدب العربی (الادب فی المغرب والاندلس، از قرن ۱۰-۷)»، الطبعة الخامسة، بیروت: دارالعلم للملایین، الطبعة الخامسة.
- ۳۹- الکتیبی، ابن شاکر. (۱۹۷۴م). «فوات الوفیات والذیل علیها»، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دارصادر.

- ۴۰- المقدسی، انیس. (۱۹۸۸م). «الاتجاهات الأدبية في العالم العربي الحديث». الطبعة الثامنة، بيروت: دارالعلم للملایین». الطبعة الثامنة.
- ۴۱- المقریزی، أحمد بن علی. (بی تا). «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار» تحقیق: محمد مصطفی زیاده، انتشارات بولاق، الطبعة الثانية.
- ۴۲- «المنتخب من أدب العرب» (۱۹۵۱م). جمع من المؤلفین، الجزء الأول، قاهره: وزارة المعارف العمومی.
- ۴۳- موسی باشا، عمر. (۱۴۰۹هـ.ق). «الأدب فی بلاد الشام»، بیروت: دارالفکر المعاصر، الطبعة الأولى.
- ۴۴- موسی باشا، عمر. (۱۴۰۹هـ.ق). «تاریخ الأدب العربی (العصر المملوکی)»، دمشق: دارالفکر، الطبعة الأولى.
- ۴۵- النابلسی، عبدالغنی. (۱۹۸۸م). «برج بابل وشدوالبابل»، تحقیق: احمد الجندی، الطبعة الأولى، دمشق: دارالمعرفة، الطبعة الأولى.
- ۴۶- نظام طهرانی، نادر. (۱۳۸۰هـ.ش). «تاریخ الأدب فی عصر الانحطاط»، تهران: فرهیخته، چاپ اول.
- ۴۷- ولک، رنه و آوستن وارن. (۱۳۷۳هـ.ش). «نظریه ادبیات»، ترجمه: ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۴۸- یاقی، اسماعیل أحمد. (۱۳۷۹هـ.ش). «دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال»، ترجمه: رسول جعفریان، قم: پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه.
- (ب) مجله‌ها
- ۱- خادم، عاطفه. (۱۳۸۷هـ.ش). «جامعه شناختی ادبیات»، ماهنامه سینما و ادبیات، آدم برفی‌ها، شماره ۷.
- ۲- رحمدل، غلامرضا. (۱۳۸۷هـ.ش). «پژوهشهای میان رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی، سال پنجم، شماره ۲۱.
- ۳- سندن، رامنا. (۱۳۸۰هـ.ش). «بازنمایی و نظریه ادبی»، ترجمه: منصور ابراهیمی، مجله‌ی فارابی، شماره ۴.
- ۴- سندن، رامنا. (۱۳۸۰هـ.ش). «بازنمایی و نظریه ادبی»، ترجمه: منصور ابراهیمی، مجله‌ی فارابی، شماره ۴.

- ۵- عسگری، عسگر. (۱۳۸۷ هـ.ش). «سیرنظریه های نقد جامعه شناختی ادبیات»، فصلنامه‌ی ادب پژوهشی، شماره ۴.
- ۶- فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۸۶ هـ.ش). «انسان شناسی فرهنگی»، مجله‌ی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی.

Archive of SID